

## بررسی آیین استماع شهادت<sup>۱</sup>

محمد رضا کاظمی گلوردی \*

جواد محمدعلیزاده \*\*

### چکیده

با توجه به مفهوم خاص شهادت که عبارت است از گواهی گواهان و مطلعین بدون در نظر داشتن سایر ادله، شهادت نیز همچون سایر ادله، دو دسته مقررات دارد؛ یک دسته مقررات ماهوی است که بیشتر به شرایط شهادت و شاهد مربوط می‌شود، دسته دیگر مقررات شکلی می‌باشد که آیین استماع شهادت را بیان می‌کند که اماره درستی آن در جریان استماع خبری که گواه نقل می‌کند، شکل می‌گیرد. تحقیق و بازجویی از شهود، یک امر فنی و دارای آیینی تحت عناوینی؛ مانند الزام شهود به دادگاه و ادای شهادت در دادگاه، چگونگی طرح جرح و تعدیل و ارزیابی مفاد شهادت، سوگند شهود و غیره است. تلاش نویسنده آن بوده که با مطالعه این مقاله، خواننده با آیین استماع شهادت و نحوه ارزیابی مفاد آن توسط دادرس، ضمن مطالعه تطبیقی فقه و حقوق آشنا گردد.

**کلید واژه‌ها:** استماع، شهادت، دادگاه، احضار، فقه، قانون.

۱- تاریخ وصول: ۹۰/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۱/۲/۲۷

\* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

\*\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد [mohammadalizadeh@iauns.ac.ir](mailto:mohammadalizadeh@iauns.ac.ir)

## ۱- مقدمه

یکی از موضوعات و مفاهیم فقهی و حقوقی که در زوایای زیادی از احکام فقهی و حقوقی به چشم می‌خورد، «شهادت» است که در موارد زیادی به عنوان یک موضوع اساسی و محوری برای ثبوت یا صدور حکم، مورد توجه اسلام است.

استفاده از دو شاهد مورد اعتماد، در موارد قضاوت و فصل خصومت، یکی از سیره‌های قطعی عقلایی است. نقطه مشترک همه این موارد، اثبات واقعیت و یا ایجاد زمینه برای حکم در مورد یک واقعیت است؛ چه واقعیت خارجی؛ مانند زنده بودن تا مالک چیزی شود و چه واقعیت اعتباری؛ مثل ملکیت یک فرد نسبت به چیزی. شهادت در دو جایگاه کلی، در شرع مقدس اسلام مورد توجه است: یکی در موارد اثبات موضوع که واسطه‌ای برای ثبوت احکام است و دیگری در موارد اثبات حکم (وضعی یا تکلیفی).

می‌دانیم که در شرع اسلام، اثبات برخی موضوعات و احکام، دارای اهمیت بسیاری است؛ زیرا این گروه از موضوعات احکام نسبت به دیگر موضوعات و احکام، دارای الزام عملی و یا التزام قلبی است و برای ثبوت و اثبات آنها از نظر عقل و شرع، راه‌های معتبری وجود داشته و یا قرار داده شده است، اعتبار همه راه‌های اثبات، وابسته به این است که به یک راه معتبر ذاتی؛ یعنی علم و یقین بیانجامد؛ یعنی هر یک از آنها یا خودش علم و یقین باشد و یا اعتبار آن با علم و یقین ثابت شود که در صورت اول «علم» و در صورت دوم «علمی» نامیده می‌شود. یکی از راه‌هایی که دارای اعتبار مذکور است، شهادت است که اگرچه غالباً علم و یقین آور نیست، ولی اعتبار آن، قطعی است. با بیان این پیش درآمد، پیشینه بینه را باید در کتاب آسمانی جستجو کرد.

لفظ بینه هفده بار در قرآن به صورت مفرد به کار رفته است؛ مانند: «فَقَدْ جَاءَ كُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ» (اعراف، ۷۳ و ۸۵) و «لِيُهْلِكَ مَن هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَ يَحْيِيَ مَن أَحْيَىٰ عَن بَيِّنَةٍ» (انفال، ۴۲) و در پنجاه و دو مورد به صورت جمع آمده است؛ مانند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید، ۲۵) «وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» (بقره، ۹۹) در تمام آیات، همان معنای لغوی بینه یعنی هر چیز آشکار و روشن مراد است و همچنان که برخی از اساتید ذکر نموده‌اند: لفظ بینه در هیچ آیه‌ای از آیات قرآنی به معنای اصطلاحی در علم فقه به کار نرفته است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ۲، ۵۵). همو تصریح نموده است: «بینه» در روایات و متون فقهی به معنای شهادت شهود یا همان شهود است (همان، ۲) البته بهتر است بگوییم در روایات به معنای مذکور نیز آمده است، نه اینکه همواره به همین معنا است؛ ولی در قرآن حتی یک بار هم به معنای شهود به کار نرفته

است. گذشته از این که استفاده از دو شاهد مورد اعتماد، در موارد قضاوت و فصل خصومت، یکی از سیره-های قطعی عقلایی است، در برخی از روایات نیز درباره آغاز بهره‌گیری از بیّنه برای قضاوت در بین مردم از سوی حکومت دینی، مطالبی وارد شده است که بیانگر این است که روش استناد به بیّنه در صدور احکام قضایی یکی از آموزه‌های آسمانی نیز بوده است.

از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: پیامبری از پیامبران الهی از خداوند درباره قضاوت در بین مردم چاره‌جویی کرد که چگونه در بین مردم قضاوت کنم، بدون این که نه با چشم چیزی را دیده‌ام و نه با گوش شنیده‌ام؟ خداوند نیز به او فرمود: با استفاده از «بینات» در بین مردم قضاوت کن و آنها را به نام من سوگند بده. آنگاه امام علی علیه السلام درباره پیدایش حجّیت بینات فرمود: حضرت داود علیه السلام گفت: ای پروردگار من، حق مطلب را آن چنان که هست به من نشان بده تا با آن قضاوت کنم. خداوند نیز فرمود: تو توان این کار را نداری. پس حضرت داود علیه‌السلام همچنان بر دعا و خواسته خود اصرار نمود، تا این که خداوند آن قدرت را به او داد. آنگاه مردی درباره دیگر به شکایت نزد داود علیه‌السلام آمد و گفت: این مرد مال مرا گرفته است. در این حال خداوند به داود وحی نمود که این مرد شاکی، پدر آن مرد دیگر را کشته و اموال او را برداشته است. پس حضرت داود حکم قتل مرد شاکی را صادر نمود و او کشته شد و اموال را گرفت و به طرف مقابل داد. مردم با دیدن این قضاوت تعجب نمودند و با هم درباره داود سخن‌ها گفتند؛ تا این که سخن مردم به گوش حضرت داود علیه‌السلام رسید. پس از آن، حضرت داود علیه‌السلام دعا نمود تا خداوند آن نیرو را از او بگیرد و خدا نیز آن را گرفت. در این جا بود که خداوند به او فرمود: به وسیله «بینات» در بین مردم قضاوت کن و آنها را به نام من سوگند بده (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۷، ۲۳۹).

به نظر می‌رسد منظور از بیّنه در این روایت با توجه به آنچه در تعریف بیّنه می‌آید، همان شهادت شهود است؛ حتی اگر نپذیریم که لفظ بیّنه در معنای شهود، حقیقت است.

بنابراین به خوبی معلوم می‌شود که تاریخچه استفاده از بیّنه در قضاوت‌ها، ریشه‌ای دیرینه در بین شرایع سابق دارد و به همین دلیل است که حجیت بیّنه و دو شاهد مورد اعتماد در بین تمام مذاهب پذیرفته شده است و بلکه حجیت بیّنه براساس سیره عقلایی باشد.

لذا برخی برای حجیت بیّنه به این دلیل نیز استناد کرده‌اند؛ چراکه حتی اقوام غیرمذهبی نیز برای اثبات دعاوی، به شهادت افراد و حتی گاهی یک فرد اعتماد می‌نمایند.

## ۲- بررسی واژه بیّنه

### ۲-۱- تعریف واژه بیّنه در لغت

از نظر لغت همچنان که برخی از محققین آورده‌اند، لفظ بیّنه از «بان یبین بیاناً و تیباناً» گرفته شده است. در مواردی که موصوف آن مذکر است «یین» و در موارد مؤنث «بیّنه» استعمال می‌شود (مشکینی، بی تا، ۱۱۹). ظاهراً تأنیث آن به جهت این است که صفت برای «دلالت» واقع شده است. بیّنه مؤنث یین است و در لغت به معنای فاصل، روشن و آشکار و در اصطلاح به معنای حجت و دلیل می‌باشد. چرا که حجت دلیل آشکارکننده و فیصله دهنده حق است (محقق داماد، ۵۸/۳: ۱۴۰۶). راغب در مفردات قرآن آورده است: بیّنه به معنای دلالت روشن است؛ چه دلالت عقلی باشد و چه دلالت حسی و دو شاهد را بیّنه گفته‌اند به خاطر این که در سخن پیامبر صلّ الله علیه وآله آمده است: «البیّنه علی المدعی والیمین علی من أنکر» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۶۸) به گفته برخی، «البیّنه هی الحجه القویه» معنای اصلی آن حجت و دلیل نیرومند را گویند و صحیح‌تر است گفته شود: دو شاهد عادل در امری که حکم شرعی بر آن مترتب می‌گردد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۲۹۸، ۴). در روایات و اصطلاح فقه، فراوان در معنای شاهد یا شاهدان یا شهود به کار رفته است. محقق نراقی در کتاب عوائد الایام آورده است: گر چه معنای لغوی «بیّنه» هر چیز روشنی است که موجب علم به چیزی می‌شود، ولی کاربرد مصطلح آن در روایت فقط به معنای شاهد است (نراقی، ۸۲۱، ۱۴۰۸، عا ۸۶). برخی نیز بیّنه را در زبان روایات به معنای شهادت دو عادل ذکر نموده‌اند: «فنقول: لا شک فی أن المراد من البیّنه فی هذه القاعدة هو شهادة عدلین» (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۳، ۹) در عبارت های فقهای سلف نیز لفظ «بیّنه» به همین معنا آمده است (محقق حلی، ۱۴۱۸، ۲، ۲۹۸). برخی از حقوق دانان نیز کلمه «بیّنه» را مترادف شهادت گرفته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ۱۲۳).

### ۲-۲- تعریف واژه بیّنه در اصطلاح

محقق آشتیانی می‌نویسد: بیّنه عبارت است از هر حجت و دلیل معتبر برای مدعی که خارج از سخن مدعی باشد. در نتیجه شامل ادعای بدون معارض انسان و یا سوگند او نمی‌شود و فرق نمی‌کند که یک نفر باشد یا بیشتر و یا مرد باشد یا زن. در نتیجه شامل شهادت دو شاهد و بیشتر و یک شاهد مرد با دو شاهد زن و یا یک شاهد با سوگند و یا یک شاهد مرد با شاهد زن می‌شود. دلیل این که بیّنه شامل این موارد می‌شود، تبادر این معانی از لفظ بیّنه است و اما این که گفته می‌شود لفظ بیّنه در معنای دو شاهد ظهور

دارد و بقیه حجت‌ها را شامل نمی‌شود، درست نیست به دلیل این که اولاً: چنین ظهوری ندارد. ثانیاً: اگر هم ظهور مذکور پذیرفته شود، یک ظهور بدوی است که ناشی از انس ذهن با آن معنا در اثر استعمال زیاد است؛ وگرنه بعد از تأمل معلوم می‌شود که متبادر از آن، همان معنای فراگیری است که ما ذکر کردیم (آشتیانی، ۱۳۶۹، ۰۲-۴۰۳). به گفته محقق رشتی: «وان كان المتبادر من لفظ البینه خصوص الشاهدین، لان هذا التبادر إطلاقی بدلیل عدم صحه سلب البینه عن رجل و امرأتین و لا عن الشاهدو الیمین» (رشتی، ۱۴۰۱، ۵، ۴۵-۴۶). تبادر معنای دو شاهد، از لفظ بینه یک تبادر اطلاقی است (نه حقیقی که نشان‌دهنده وضع لفظ است) زیرا نمی‌توان گفت یک شاهد مرد به همراه دو زن، بینه نیستند. همان طور که اشاره شد واژه بینه در روایات به معنای شهادت آمده است. با بررسی واژه شهادت، تقریباً در اکثر کتاب‌های لغت به یک معنا استعمال شده است؛ مثلاً گفته شده: «الشهاده خبر قاطع، أشهدت الرجل علی إقرار الغریم الشاهد و هو العالم الذی یبین ما علمه» (حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۱، ۴۵-۴۶). شهادت خبر قاطع را گویند؛ مانند مرد را بر اقرار بدهکار شاهد گرفتم و شاهد همان کسی است که آن چه را می‌داند مشخص می‌کند. در لسان العرب آمده است: «الشهاده خبر قاطع وأشهدته علی کذا فشهد علیه أی صار شاهدا علیه» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۴۰) شهادت؛ یعنی خبر قاطع، او را شاهد گرفتم، بر آن شهادت داد؛ یعنی آنگاه او شاهد آن مطلب واقع گردید. صاب جواهر می‌گوید: «العلم الذی عبر بعضهم عنه بالآخبار عن الیقین و شرعا إخبار جازم عن حق لازم للغير واقع من غیر حاکم» (نجفی، ۱۴۰۴، ۴، ۷) شهادت، اخبار توأم با قطع و جزم است از وجود حقی برای غیر که از سوی غیر قاضی به عمل می‌آید. نهایتاً در تعریف شهادت گفته شده است: انتقال حقیقت امری از ناحیه فردی که آن را دیده و شنیده باشد به فرد دیگری که آن را ندیده و نشنیده است (سرشار، ۱۳۳۱: ۶۱).

### ۳- آیین استماع شهادت

#### ۳-۱- لزوم ادای شهادت در دادگاه

از ظاهر اقوال فقها در مبحث قضا بر می‌آید، چنانچه مدعی دلیل اثباتی ادعای خود را شاهد معرفی کرده باید در محکمه حاضر کند. این گونه عبارات دلالت دارد بر این که لزوماً شهادت شهود در دادگاه صورت می‌گیرد (مغنیه، ۱۴۲۵، ۵، ۱۳۷)؛ یعنی شهادتی که در خارج از جلسه دادگاه واقع شود اعتباری ندارد، به سخن دیگر که در حکم حاکم لحاظ نمی‌گردد. لذا اگر شهادت شهود به عنوان مستند حکم حاکم قرار

می‌گیرد آن باید در مجلس خصومت در برابر مدعی علیه و حاکم باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۴، ۳۰۵، ماده ۱۶۸۷). فقها در کتاب‌های خودشان به حضور شهود اصل و در صورت معذور بودن به حضور شهود فرع آن هم در دادگاه متذکر شده‌اند (طوسی، ۱۴۰۰، ۳۲۹؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۷، ۲۰۶، مسأله ۸) بند ۶ ماده ۵۱ ق.آ.د.م. گویای این است که خواهان باید اسامی، مشخصات و محل اقامت گواهان را به طور صحیح در دادخواست ذکر کند این تکلیف برای آگاه ساختن از شخصیت گواهان و مفاد اجمالی شهادت است تا او بتواند آماده جرح گواهان و دفاع از دلیل شهادت شود. در مرحله بعد، اگر دادگاه شهادت را مؤثر در دعوا بداند قرار تحقیق از گواهان را صادر می‌کند. در این صورت، خواهان باید گواهان خود را در جلسه‌ای که برای استماع گواهی تعیین می‌شود حاضر و معرفی کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲، ۸۴). مواد ۲۳۲ تا ۲۴۷ ق.آ.د.م. دلالت بر حضور گواه در دادگاه دارد. اما قانون اشعار دارد به این که حتی در صورت معذور بودن شهود اصل در دادگاه، گواهی در منزل یا محل کار او یا در محل دعوی توسط یکی از قضات استماع می‌شود. نتیجتاً نظر قانونگذار به حضور در دادگاه است (بهرامی، ۱۳۸۸، ۱۲۲-۱۲۵) و علت شرط استماع شهادت توسط قاضی، به وجود آمدن قناعت وجدان است و اگر این علت تأمین گردد، استماع شهادت توسط قاضی موضوعیت نخواهد داشت (زراعت، ۱۳۸۸، ۳۶۴).

### ۳-۲- احضار شهود

فقها درباره احضار شهود مسأله تکلیف یا حق بودن شهادت را مطرح نموده‌اند که با بررسی نظرات آنان نسبت به وجوب ادای شهادت اتفاق نظر وجود ندارد. عده‌ای شهادت را تکلیف و ادای آن را واجب می‌دانند (محقق‌حلی، ۱۴۰۸، ۱۲۶) و بعضی از فقها آن را واجب عینی و برخی دیگر آن را واجب کفایی می‌دانند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۴۲؛ خویی، ۱۴۲۲، ۱، ۱۳۹-۱۴۰). برخی نیز قائل به تفصیل شده‌اند (دیلمی سلار، ۱۴۰۴: ۲۴۳؛ طرابلسی، ۱۴۰۶: ۵۶۰/۲). به عنوان نمونه مرحوم سبزواری می‌نویسد: «وجوب أداء الشهاده یختص بمورد الاستشهاد و مع عدمه فهو بالخيار إن شاء شهدهو إن شاء لم یشهد» (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۰۱/۲۷). وجوب ادای شهادت مربوط به موردی است که شاهد برای ادای شهادت به دادگاه دعوت می‌شود در غیر این صورت شاهد در ادای آن مختار هست. با توضیح داده شده بدون تردید، نقش شاهد در کشف حقیقت در بعضی از دعاوی، بسیار مهم است و در این گونه موارد، قاضی خود را نیازمند تحقیقات از

شاهد می‌بیند و به این نتیجه می‌رسد که باید از شاهد درخواست نماید در دادگاه برای ادای شهادت حضور یابد که به این فرایند، احضار شاهد اطلاق می‌گردد (آخوندی، ۱۳۸۸، ۲، ۱۲۰).

در قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب نشانه‌هایی از اختیاری بودن شهادت در امور مدنی دیده می‌شود: از جمله اختیار دادگاه در جلب شهادی که دوبار احضار شده و دعوت دادگاه را اجابت نکرده است، از قانون آیین دادرسی مدنی حذف شده و استنادکنندگان به استفاده از شهادت بر گواهی هدایت شده است. ولی از سوی دیگر، واژه احضار رنگی از اجبار دارد و ضمانت اجرای مرسوم آن نیز جلب احضار شده است. پس، به کاربردن این واژه در مورد دعوت شاهد، نشانی از تکلیف به اجابت آن را به همراه دارد و با رویه قضایی است که از این نشانه‌ها راه عادلانه را انتخاب کند. منتها آزادی و اختیار در ادای شهادت مطابق اصل است و تکلیف نیاز به دلیل دارد. در نتیجه، به هنگام تردید باید به اباحه و اختیار متمایل شد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲، ۸۶). لیکن واقعیت این است که در عصر حاضر ادای شهادت جایگاه و تکلیف اجتماعی به خود گرفته است.

و نوعی تشریک مساعی با دادگاه در کشف حقیقت می‌باشد. حتی در قوانینی که بر اساس آزادی کامل افراد وضع گردیده است احضار و جلب شهود مجاز شناخته شده است (متین دفتری، ۱۳۵۲: ۴۲۸/۲). موادی از قانون آیین دادرسی مدنی و کیفری به موضوع احضار شاهد پرداخته است. با این توضیح که احضار شاهد در دادرسی مدنی و دادرسی کیفری تفاوت دارد.

### ۳-۳- تحقیق جداگانه از شهود

از نظر فقهای امامیه چنانچه قاضی نسبت به شهود تردیدی داشته باشد، می‌تواند به اقدامات جستجویی دست یازد، مثل آن که میان آنان تفرقه افکند و هر کدام را به تنهایی مورد سؤال و جواب قرار دهد و از مشخصات زمانی و مکانی واقعه سؤال کند و چنانچه در گفته‌های آنان اختلاف و ناهماهنگی احساس نمود شهادت آنان را نپذیرد. البته توصیه شده است که چنانچه گواهان از افراد خردمند باشند قضات از ایجاد مشقت برای آنان اجتناب نمایند و هیچگاه به قضات اجازه داده نشده است که با ابداع احتمالات گواهان را به تردید وادارند و بالعکس چنانچه خودشان مردد باشند؛ آنان را به ادای گواهی ترغیب نمایند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۹۰-۹۱). ماده ۱۵۱ ق.آ.د.ک: «قاضی از هر یک از شهود و مطلعین، جداگانه و

بدون حضور متهم تحقیق می‌نماید و اظهاراتشان را نوشته، به امضا یا اثرانگشت آنان می‌رساند. تحقیق مجدد و مواجهه آنان در صورت ضرورت، بلا مانع است.»

### ۳-۴- جرح و تعدیل شهود

شهادت، وسیله اثبات است و موضوع شهادت گاهی همان موضوع دعواست و گاهی شرایط شاهد، موضوع شهادت می‌باشد که اصطلاحاً جرح و تعدیل نامیده می‌شود (زراعت، ۱۳۸۸: ۳۲۸). جرح گواه اصطلاح حقوق اسلام می‌باشد و آن از اعتبار انداختن شهادت است به وسیله اثبات وضعیتی در شاهد که او را متهم به گواهی بر خلاف واقع می‌نماید (امامی، ۱۳۷۳، ۶، ۱۶۶). با این بیان معلوم می‌گردد، اگر عدالت شهود بر قاضی احراز نگردد، از مدعی می‌خواهد که شهود را تزکیه کند و سپس از مدعی علیه می‌خواهد در صورت وجود جرح، شهود جرح را حاضر نماید (شهید اول، ۱۴۱۰، ۹۰) چه بسا استزکا در صورت جهل قاضی واجب باشد (شهید اول، ۱۴۱۷، ۲، ۷۹). مرحوم محقق می‌گوید: «وینبغی أن یکون السؤال عن التزکیه سرّاً فإنه أبعد من التهمه و یشبّه مطلقه و یفتقر إلى المعرفه الباطنه المتقادمه و لایشبّه الجرح إلا مفسراً.» (حلی، ۱۴۰۸: ۴/۶۹) البته شایسته است که قاضی تحقیق، تزکیه را غیر علنی انجام دهد؛ زیرا باید به دور از مظان تهمت باشد و تحقیق از شهود جرح علنی انجام می‌شود. جرح و تعدیل صرفاً با دو شاهد مرد عادل ثابت می‌گردد و در صورت اختلاف شهود در جرح و تعدیل، شهود جرح مقدم است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۳، ۴۳۲) در دو ماده ۱۶۸ ق.آ.د.ک. و ۲۳۴ ق.آ.د.م. به ترتیب به تعریف جرح و به اثر رعایت موعد جرح و تکلیف دادگاه اشاره شده است. با این توضیح که به دستور ماده ۴۱۳ ق.آ.د.م جرح شاهد چنان که از ماده مزبور استنباط می‌شود از حقوق کسی است که شاهد به زیان او گواهی می‌دهد، زیرا او است که می‌تواند تشخیص دهد که امور سه‌گانه بالا شاهد را از راه بیان حقیقت منحرف نموده و شاهد را به دروغ گفتن وادار ساخته است یا آن که آن امور در شاهد بی‌تأثیر است و حقیقت را می‌گوید. بنابراین چنانچه او از حق خود استفاده ننماید، دادگاه نمی‌تواند شاهد را جرح کند و گواهی او را نپذیرد. اینست که به دستور ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م: «در صورتی که علت جرح مورد تصدیق گواه یا کسی که به نفع او گواهی داده می‌شود، واقع شود یا بر دادگاه معلوم گردد، گواه ملزم به گواهی نخواهد شد و هرگاه برای اظهار اطلاع حاضر شود بدون احتیاج به سوگند فقط برای مزید اطلاع اظهارات او استماع می‌گردد». چنانچه طرف دعوی جرح گواه را



نپذیرد کسی که جرح نموده می‌تواند دلیل خود را بر جرح ابراز دارد و چنانچه دلیل او گواهی است، گواهان خود را برای ادای شهادت حاضر نماید (امامی، ۱۳۷۳، ۶، ۱۶۷).

### ۳-۵- سوگند دادن شهود

در شریعت اسلام، در این خصوص دو عقیده است: قول اول بر این است که گواهی، خود معنی سوگند را در بر دارد و گواه را نباید سوگند داد. قول دوم بر سوگند دادن گواه است. چون در این زمانه و دوران، عدالت گواه پنهان و ناشناخته است؛ پس باید با ادای سوگند آن را تقویت کند (محمصانی، ۱۳۸۶: ۲۹۱). شاهد اعم از این که در دادرسی مدنی شهادت بدهد یا در دادرسی کیفری باید قبل از ادای شهادت، سوگند یاد کند و ضمانت اجرای عدم اتیان سوگند، عدم امکان استناد به عنوان دلیل است و لزوم اتیان سوگند قبل از ادای شهادت، یک قاعده آمره است و نیازی به درخواست طرفین دعوا ندارد (زراعت، ۱۳۸۵، ۳۵۲-۳۵۳). به این صورت که به دستور ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی باید سوگند یاد کند که تمام حقیقت را بگوید و جز حقیقت چیزی نگوید، ولی عملاً در دادگاه‌ها گواهان به عبارت «سوگند یاد می‌کنم که تمام حقیقت را بگویم و جز حقیقت چیزی نگویم» اکتفا می‌نمایند و نام خداوند را از نظر احترام بر زبان نمی‌آورند (امامی، ۱۳۷۳، ۲۲۸، ۶). در کتاب الخلاف شیخ طائفه در مسأله ۶ درباره حکم استحلاف با دو دلیل با وجود بینة، سوگند دادن شاهد را نمی‌پذیرد: نخست این که وجوب سوگند محتاج دلیل شرعی است، دوم این که اصل بر براءت ذمه شاهد از خوردن سوگند است (طوسی، ۱۴۰۷، ۶، ۳۳۵). علاوه بر این، متأخرین از فقها از جمله مرحوم امام خمینی (ره) در منابع فقهی از سوگند خوردن به عنوان امری مکروه دانسته «الایمان الصادقه کلها مکروهه» و برخورداری از آن تأکید کرده‌اند (امام خمینی، بی‌تا، ۲، ۱۱۶). حتی برخی سوگند دادن شاهد را حکم استحسانی گزاف دانسته و گفته‌اند شاهد به هیچ وجه سوگند یاد نمی‌کند. با این توضیح که یا شاهد عادل است بنابراین عدالت او کافی است بر این که او را از دروغ‌گویی محفوظ داشته و یا شاهد فاسق است که در این صورت همان طور که از دروغ‌گفتن ابایی ندارد از سوگند خوردن نیز ابایی نداشته و به راحتی سوگند می‌خورد. یا شاهد مجهول الحال است در این صورت شهادت او پذیرفتنی نیست. پس محل فایده سوگند کجاست؟ که این نیاز به اندیشه دارد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۴، ۳۵۷- ماده ۱۷۲۷). تأکید کلام فقها در اصل ۳۸ق.ا. به صراحت آمده است: «اجبار شخص به ... سوگند، مجاز نیست و چنین ... سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است». شخص مذکور در این اصل، عام است و اطلاق آن، همه اشخاص؛ اعم از شاهد

و غیره را شامل می‌شود. حال آن که ماده ۱۵۳ق.ا.د.ک. مقرر داشته است: «شهود و مطلعین، قبل از اظهار اطلاعات خود باید به شرح زیر سوگند یاد نمایند: به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که جز به راستی، چیزی نگویم و تمام حقایق را بیان نمایم». قانون گذار در ماده فوق، مقرر می‌دارد که «شهود ... باید ... سوگند یاد نمایند. به نظر می‌رسد که الزام شاهد به سوگند هم با موازین شرعی منافات داشته باشد و هم با قانون اساسی؛ زیرا در شرع، آن چه درباره شاهد بسیار بر آن تأکید شده است، عدالت شاهد است و بعد از احراز عدالت، سوگند خوردن شاهد یا سوگند نخوردن او، تأثیری در حجیت شهادت او ندارد (گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۶، ۱۸۵).

### ۳-۶- ارزیابی مفاد شهود

پس از این که شهود شهادت دادند حاکم به ارزیابی مفاد شهادت می‌پردازد با این تفاوت که ارزش اثباتی شهادت در اثبات مدنی و اثبات کیفری یکسان نیست و قاضی مدنی بیش تر به شرایط شاهد می‌نگرد تا در صورت احراز شرایطی همچون بلوغ، عقل، عدالت، عدم نفع شخصی و غیره، شهادت شاهد را دلیلی برای فصل خصومت قرار دهد. اما قاضی کیفری بیشتر به مفاد شهادت می‌نگرد تا در حصول اطمینان و قناعت وجدان، شهادت شاهد را اماره‌ای برای احراز واقعیت بدانند (زراعت، ۱۳۸۸، ۲۰۸). حاکم به مجرد استماع شهادت شهود می‌تواند معلوم کند که شهادت با دعوی مطابقت دارد یا مطابقت ندارد، شهادت ابرازی جهت اثبات ادا شده یا نفی ادا شده و این که شهادت تبرعی ارائه شده یا غیر تبرعی. از سوی دیگر، بعد از ادای شهادت حاکم به بررسی مصدر شهادت می‌پردازد. مثلاً ارزیابی می‌کند که شهود نسبت به مشهود به علم دارد یا ندارد (مغنیه، ۱۴۲۵، ۶، ۱۰۸). برخی ارزیابی شهادت شهود را این گونه نوشتند: پس از این که هریک از شهود آن چه را که دیدند بر روی ورقه می‌نویسند؛ اگر آنچه که نوشتند با مفاد شهادت و دعوی یکی بود قاضی حکم می‌دهد، و اگر اختلاف داشت شهادت باطل می‌گردد (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۷۲۸). حاکم پس از بررسی طبق شهادت شهود حکم می‌دهد. اگر شهود صادق بودند حکم باطناً و ظاهراً صحیح است و اگر هر دو کاذب بودند حکم ظاهراً صحیح، اما باطناً باطل است (طوسی، ۱۴۰۷، ۲، ۲۵۵). حقوقدانان نظر داده‌اند: شهادتی می‌تواند موجب اثبات دعوی نزد دادرس شود که مطابق با دعوی مدعی باشد و الا هرگاه دعوی نسبت به امری باشد و مفاد گفتار گواهان امر دیگری را اثبات نماید، گواهی بلااثر است، زیرا چنین گواهی نمی‌تواند دلیل بر دعوی قرار گیرد و آن را به ثبوت رساند، ولی هرگاه مفاد گفتار گواهان یکی

از لوازم عقلی دعوی را اثبات کند، آن گواهی می‌تواند دلیل بر دعوی قرار گیرد چنانچه مورد گواهی از لوازم منحصر غیر قابل تفکیک مورد دعوی باشد، زیرا در این صورت با اثبات لازم دادرسی قطع به وجود ملزوم پیدا می‌نماید. همچنین است هرگاه مفاد گفتار گواهان مقداری از دعوی را اثبات نماید که در این صورت به مقداری که ثابت می‌شود معتبر خواهد بود (امامی، ۱۳۷۳، ۶، ۱۹۹).

شهادتی که موافق با دعوی نباشد قبول نخواهد شد. پس اگر مدیون ادعا کند که دین خود را ادا نموده و شهود شهادت بر ابراء دین دهند شهادت با دعوی مختلف است، زیرا ادا غیر از ابراء است. به هر حال اختلاف شهادت با دعوی در سبب یا مقدار عدد یا اطلاق و تقیید موکول به نظر حاکم است (عبده بروجردی، ۱۳۳۵، ۲۳۵).

#### ۴- نتیجه

برای استماع شهادت شهود مقررات خاصی در قانون وضع شده است. برخی از این مقررات مربوط به شهود می‌باشد و بعضی دیگر به نحوه تشریفات استماع شهادت مربوط است. از نظر شرعی شاهد گرفتن از جمله حقوق خصوصی افراد است و نیازی به شاهد گرفتن نیست؛ هر چند که در مواردی همانند معاملات بدان تأکید شده است؛ لیکن ادای شهادت یک نوع واجب شرعی است و کسی که ناظر بر وقوع امری بوده، در صورتی که از او درخواست شهادت‌دادن شود، باید شهادت دهد. اگر شهادت شهود به عنوان ادله ارائه گردید و شهود حاضر به ادای شهادت شوند، مقام قضایی باید شهادت شهود را استماع کند. لازم به ذکر است که شرایط ذکر شده در صورتی است که به شهادت شهود به عنوان دلیل شرعی استناد شود. در این موارد، در صورتی که شهود شرایط را دارا نباشند، به استناد ماده ۱۵۶ آ.د.ک اظهارات آنها بدون یادکردن سوگند برای اطلاع بیشتر استماع می‌شود. توضیح اینکه استناد به شهادت شهود از سوی دادگاه در دو صورت قابل تصور است و در رابطه با شرایط شهود باید میان این دو مورد تفکیک قائل شد: مواردی که به شهادت شهود به عنوان دلیل شرعی استناد می‌شود شهادت موضوعیت داشته در اینگونه موارد قاضی دادگاه در حکم صادره، نه به علم حاصل از شهادت شهود بلکه به خود شهادت به عنوان دلیل شرعی استناد می‌کند و در مواردی شهادت شهود منجر به اقتناع وجدان حاکم می‌گردد، شهادت طریقی داشته و قاضی در حکم صادره به علم خود استناد می‌کند نه به شهادت شهود. در این صورت قاضی می‌تواند حتی در مواردی که تعداد شهود به حد نصاب قانونی نرسیده باشد، یا شهود واجد شرایط ادای شهادت نباشند، بدون

یادکردن سوگند، اظهارات آنها را برای مزید اطلاع استماع کند و در صورتی که مجموع این‌گونه قراین موجبات اقتناع او را فراهم آورده باشد، می‌تواند به استناد آن علم به صدور حکم مبادرت ورزد.

### فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، ۱۳۸۶، نوبت اول، چاپخانه بزرگ قرآن کریم.
- ۲- آخوندی، محمود، ۱۳۸۷، آیین دادرسی کیفری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ هفتم.
- ۳- آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر، ۱۳۶۹، کتاب القضاء، چاپخانه رنگین، تهران- ایران، چاپ اول.
- ۴- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، ۱۴۱۴، لسان العرب، دارالفکر للطباعة والنشر و التوزيع - دار صادر، بیروت- لبنان، چاپ سوم.
- ۵- امامی، حسن، ۱۳۷۳، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران - ایران، چاپ دهم.
- ۶- بهرامی، بهرام؛ ۱۳۸۷، ادله اثبات دعوا، مؤسسه فرهنگی نگاه بینه، تهران- ایران، چاپ اول.
- ۷- جبعی عاملی، زین الدین بن علی؛ ۱۴۱۰، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، کتابفروشی داوری، قم- ایران، چاپ اول.
- ۸- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ۱۳۸۰، ترمینولوژی حقوق، کتابخانه گنج دانش، تهران، چاپ یازدهم.
- ۹- حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البیت (ع)، قم- ایران، چاپ اول.
- ۱۰- حسینی واسطی زبیدی، محب الدین محمد مرتضی، ۱۴۱۴، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر، بیروت - لبنان، الطبعة الاولى.
- ۱۱- حلیّ اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ ۱۴۱۳، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال والحرام، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم- ایران، چاپ اول.
- ۱۲- حلیّ، نجم الدین جعفر بن حسن؛ ۱۴۰۸، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، چاپ دوم.
- ۱۳- حلیّ، نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۴۱۸، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، مؤسسه المطبوعات الدینیّه، قم - ایران، چاپ ششم.
- ۱۴- خمینی، روح الله، بی‌تا، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دار العلم، قم- ایران.

- ۱۵ - خویی، ابو القاسم، ۱۴۲۲، مبانی تکمله المنهاج، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، قم - ایران، چاپ اول.
- ۱۶ - دیلمی سلار، حمزه بن عبدالعزیز، ۱۴۰۴، المراسم العلویه و الأحکام النبویه، منشورات الحرمین، قم - ایران، چاپ اول.
- ۱۷ - راغب اصفهانی، ابوالفرج حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، دار العلم - الدار الشامیه، لبنان - سوریه، چاپ اول.
- ۱۸ - رشتی، میرزا حبیب الله، ۱۴۰۱، کتاب القضاء، دار القرآن الکریم، قم - ایران، چاپ اول.
- ۱۹ - زراعت، عباس، ۱۳۸۸، ادله اثبات دعوا، شر قانون مدار، کاشان - ایران، چاپ اول.
- ۲۰ - زراعت، عباس، ۱۳۸۵، قواعد فقه مدنی، انتشارات جنگل، تهران - ایران، چاپ اول.
- ۲۱ - سبزواری، عبد الأعلى، ۱۴۱۳، مهذب الأحکام فی بیان الحلال و الحرام، مؤسسه المنار دفتر حضرت آیه الله سبزواری، قم - ایران، چاپ چهارم.
- ۲۲ - سرشار، محمود، ۱۳۳۱، مقاله شهادت در امور مدنی و کیفری، مجله کانون وکلا، شماره ۲۹.
- ۲۳ - طرابلسی، ابن براج قاضی عبد العزیز، ۱۴۰۶، المهذب البارع، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم - ایران.
- ۲۴ - طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۷، الخلاف، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ اول.
- ۲۵ - طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۰، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، دار الكتاب العربی، بیروت - لبنان، چاپ دوم.
- ۲۶ - عبده بروجردی، محمد، ۱۳۳۵، کلیات حقوق اسلامی، چاپخانه دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
- ۲۷ - عاملی مکی، عبدالله بن محمد (شهید اول)، ۱۴۱۷، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، چاپ دوم.
- ۲۸ - عاملی مکی، عبدالله بن محمد (شهید اول)، ۱۴۱۰، اللمعه دمشقیه فی فقه الإمامیه، دار التراث - الدار الإسلامیه، بیروت - لبنان، چاپ اول.
- ۲۹ - عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، ۱۴۱۳، المقنعه، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم - ایران، چاپ اول.

- ۳۰ - کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۷، اثبات و دلیل اثبات، نشر میزان، تهران-ایران، چاپ چهارم.
- ۳۱ - کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، ۱۴۲۲، أنوار الفقاهه، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف - عراق، چاپ اول.
- ۳۲ - کاشف الغطاء، محمدحسین، ۱۴۲۲، تحریرالمجله، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب اسلاميه، قم-ایران، الطبعه الاولى.
- ۳۳ - گروه پژوهشی حقوق دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۶، ادله اثبات دعاوی کیفری، انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد-ایران، چاپ سوم.
- ۳۴ - متین دفتری، احمد، ۱۳۵۲، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، بی نا، تهران، چاپ چهارم.
- ۳۵ - محقق داماد، مصطفی، ۱۴۰۶، قواعد فقه، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران-ایران.
- ۳۶ - محمضانی، صبحی رجب، ۱۳۸۶، فلسفه قانونگذاری در اسلام ترجمه اسماعیل گلستانی، آثاراندیشه، تهران، چاپ اول.
- ۳۷ - مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، بی تا، بی نا.
- ۳۸ - مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۱۱، القواعد الفقهیه، مدرسه امام امیر المؤمنین (ع)، قم - ایران، چاپ اول.
- ۳۹ - مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۵، فقه الامام جعفر الصادق (ع)، مؤسسه السبطين العالمیه، قم-ایران، چاپ دوم.
- ۴۰ - موسوی بجنوردی، میرزا حسن بن آقا بزرگ، ۱۴۱۹، القواعد الفقهیه، نشر الیهادی، قم-ایران، چاپ دوم.
- ۴۱ - نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، چاپ هفتم.
- ۴۲ - نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی، ۱۴۰۸، عوائد الايام، مکتبه بصیرتی، قم-ایران، چاپ دوم.